

جلسه 058

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

دلیل چهارم بر اثبات اعتراف شارع به اشخاص اعتباری و تنفیذ تصرفات آنها عبارت بود از قاعده عدم ذهاب حق مطلقاً چه حق مسلم باشد یا غیر مسلم باشد. گفتیم مستند این قاعده روایات اربعه‌ای است که آن روایت را خواندیم. و گفتیم سه روایت از این روایات اربعه سندش تمام است. روایت اخیر مشکل دارد فلذا می‌تواند مؤید آن سه روایت دیگر باشد.

خب تعلیلی که در این روایات وارد شده که فرمود «لا یصلح ذهاب حق أحد». یا در آن روایت دیگر «إنه لا یصلح ذهاب حق أحد». یا در آن روایت دیگر فرمود که، تعلیل فرمود. ادات تعلیل هم داشت در آن جا. «لئلا یتوی حق امرئ مسلم». این تعلیل است. همان‌طور که بارها عرض شده و در کتاب‌های دیگر هم بیان شده، تعلیل باعث تعمیم حکم و تعدیه حکم از مورد به موارد دیگر می‌شود. مثلاً اگر گفت که «أكرم زیداً لأنه عالم». یا «أكرم زیداً فإنه عالم» این جا ما از زید تعدیه می‌کنیم می‌گوییم وجوب اکرام مال بقیه علماء هم هست. چون تعلیل در جای دیگر هست پس معلل هم که آن وجوب اکرام باشد باید جای دیگر باشد. پس علت معممه است. یعنی تعمیم می‌دهد به حکم کما این که مخصصه هم هست. یعنی وقتی تعلیل می‌آید گاهی اطلاق معلل را تضییق می‌کند. مثلاً گفته «لا تأکل الرمان لأنه حامض». گفته آقا انار نخور چون ترش است. معلوم می‌شود خب «لا تأکل الرمان» اطلاق داشت. هم رمان حامض را می‌گرفت هم رمان ترش را می‌گرفت. اما چون تعلیل کرد به «لأنه حامض»، می‌فهمیم مقصودش از آن لا تأکل الرمان رمان حامض است. پس تخصیص می‌زند، تضییق می‌کند. حالا این جا هم همین است. می‌گوییم درست است مورد این روایات یکی‌اش وصیت بود، یکی‌اش دیه بود و امثال این‌ها. اما تعلیل امام موجب می‌شود که حکم از مورد تعدیه کند به جای دیگر که هر جا ذهاب حق مسلم می‌شود شارع به او راضی نیست. پس اگر از عدم جعل یک حکم لازم بیاید ذهاب حق مسلم، خدای متعال به او راضی نیست. شارع به او راضی نیست. حالا اگر در

زمان ما شارع اعتراف نفرماید به شخصیت‌های اعتباری مستحدثه، بگوید بانک‌ها را ما قبول نداریم. این‌ها این شخص اعتباری را قبول ندارند. تصرفاتش را هم قبول ندارند. خب این چی لازم می‌آید؟ این لازم می‌آید این مردم بیچاره‌ای که اموال‌شان را توی بانک می‌گذارند، هیچ چاره‌ای هم جز این ندارند که این‌کار را بکنند، معاملات از طریق این چنین هست؛ نان هم می‌خواهند بروند بگیرند الان کارتی شده باید نمی‌دانم چه کار کنند برود... خب این ذهاب حق مسلم می‌شود دیگه. پس بنابراین معلوم می‌شود شارع اعتراف فرموده به این. این تتمه استدلال است که حالا بعد ببینیم...

«تستفاد من هذه الروایات من جهة التعلیل، التأویل الوارد فی ذیلها»، استفاده می‌شود قاعده عدم ذهاب حق از این روایات از جهت و از ناحیه‌ی تعلیلی که وارد شده در ذیل این روایات «وهو موجب لتعدیه المورد إلی سایر الموارد الأخری». و این موجب می‌شود برای تعدیه مورد. یعنی حکم مورد مقصود است. حالا بهتر هم بود که کلمه حکم هم این‌جا بود. این موجب تعدیه و سرایت دادن حکم مورد می‌شود به سایر موارد دیگر که همین حکمی که در مورد است که در این مورد فرمود جایز است جاهای دیگر هم بگوییم جایز است به همین دلیل عدم ذهاب حق انسان یا مسلم.

س: 5:27

ج: چی به دست ما رسیده باشد؟

س: تعلیل ...

ج: نه دیگه، به دست ما رسیده دیگه. امام تعلیل فرمودند. امام این‌جا می‌توانستند بفرمایند چی؟ «جائز شهادة غیرهم» همین! تمام شد. حالا چرا این ذیل را فرمودند؟

س: ...

ج: بله؟

س: ...

ج بله، این تعلیل کبرای کلی است.

س: ...

ج: خب ما از تعلیل می فهمیم که آنجا هست دیگه. بابا وقتی گفت که، اگر گفت که «أكرم زیداً العالم لآنّه عالم» خب از این می فهمیم بکر عالم، خالد عالم، حسن عالم، حسین عالم را باید اکرام کرد. ولو به دست ما نرسیده باشد که شارع فرموده باشد «أكرم الحسن العالم». «أكرم خالداً العالم» فرموده باشد. ما از این تعلیل می فهمیم که آنجا هم پس ... یا فرموده «لا تشرب الخمر لآنّه مسکر» از این می فهمیم که پس الکل هم اشکال دارد اگر مسکر باشد. ولو فرموده، روایتی هم به دست ما نرسیده بفرماید که «لا تشرب الالکل» فرموده.

س: 6:44

ج: من واقعاً نمی فهمم شما چه می گوئید.

س: ...

ج: بابا شارع شهادت غیر مسلم را بر مسلم جایز دانسته. می گوید چرا جایز دانستم اینجا؟ به این تعلیل. چون ذهاب حق می شود. حالا اگر یک جای دیگری هم که باب شهادت نبود ولی ذهاب حق می شد. این تعلیل نمی گوید شارع آنجا را هم تجویز کرده. خب دیگه همین است دیگه. شهادت ذمی را برعلیه مسلم تجویز فرموده. درست؟ چرا تجویز فرموده؟ فرموده چون ذهاب حق لازم می آمد اگر من تجویز نمی کردم. حالا این تعلیل مقتضایش این است که اگر یک جای دیگر هم که باب شهادت نباشد، از عدم تجویز شارع و عدم جایز دانستن شارع اگر لازم بیاید ذهاب حق، خب این تعلیل آنجا هم نمی آید؟ اگر الان شارع بفرماید که شما پولهایی که در بانک گذاشتید دیگه هیچی، دیگه نمی توانی بروی آنها را بگیری. اگر یک چیزی فروختی، آمد چک به شما داد، نمی توانی از بانک بروی وصول کنی مثلاً. خب ذهاب حق این بایع نمی شود؟ ذهاب حق مردم نمی شود؟ خب پس بنابراین همان طور که آنجا فرمود من شهادت را تجویز کردم چون اگر تجویز نکنم ذهاب حق مسلم می شود، اینجا هم می گوید اگر من اعتراف نکنم به این که این بانک یک شخص حقوقی است و تصرفات آن نافذ است، اگر اعتراف نکنم ذهاب حق مسلم می شود. یا ذهاب حق

انسان می‌شود. پس بنابراین از این می‌فهمیم. این‌که می‌گوییم علت معمم است یعنی همین دیگه. یعنی غیر مورد، غیر معللی که در خود آن حدیث ذکر شده، از آن سرایت می‌کند به موارد آخری که این تعلیل در آن‌جاها، در آن‌ها هم هست. این است. «وهو موجب» و این تعلیل موجب تعدیه حکم مورد است به سایر موارد دیگری که در آن موارد اگر شارع تجویز نفرماید و قبول نفرماید همین محذور پیش می‌آید. یعنی ذهاب حق مسلم می‌شود «كما استند عدۀ من الفقهاء رحمه الله فی کلماتهم علی هذا التعلیل فی الموارد الآخری». برای این‌که یک مقداری از استغراب مطلب کاهش پیدا بکند می‌فرماید که عده‌ای از فقهای بزرگ که در فقاہت آن‌ها نقاشی نیست و مسلم الفقاهة هستند می‌بینیم به همین قاعده در موارد دیگر غیر از آن‌که در خود روایات ذکر شده تمسک کردند. که در هامش بعضی از آن موارد ذکر شده. حالا یکی‌اش را که اولی باشد می‌خوانیم. یکی‌اش مقدس اردبیلی قدس سره در مجمع الفائدة و البرهان است. خب مقدس اردبیلی هم فقیه بسیار بزرگی است هم مقدس است و ورع است و اهل سهل‌انگاری و این‌ها در استدلال و استنباط و این‌ها نیست ایشان. ایشان در کتاب، ایشان این‌جوری فرموده که آدرسش هم داده، جلد 12 صفحه 306 «فیمكن القول بالعموم» یک مطلبی را فرموده، فرموده ممکن است قائل به عموم بشویم در مورد وصیت در غیر سفر. توی روایت داریم که در سفر وصیت نافذ است. وصیت مثلاً چیز... حالا در غیر سفر چی؟ فرموده ممکن است بگوییم در غیر سفر هم همین‌طور است. و قائل به تعمیم بشویم. چرا؟ «فیمكن القول بالعموم لإستخراج العلة الظاهرة» به خاطر استخراج علتی که آن علت ظاهر است. یعنی کلام به حسب ظهورش دلالت بر آن می‌کند. «بل المنصوصة» بلکه نمی‌گوییم فقط. بلکه نه، علت تصریح به آن شده، نص است. کانه فرمود چی؟ آئه یا لانه لا یصلح «ذهاب حق مؤمن یا ذهاب حق مسلم یا ذهاب حق احد». این همه تعلیلی که در این روایات دارند. «بل اعتبار هذا يدل علی قبول شهادتهم فی غیر الوصیة أیضاً»، فرموده مقتضای این تعلیل این است که ما اگرچه این روایت مورد بحث شهادت به وصیت بود در سفر. ما از او تعدیه کردیم به شهادت به وصیت در حضر. می‌گوید بلکه نه، مقتضای تعلیل این است که اصلاً در غیر باب وصایت هست. ما بتوانیم سرایت بدهیم مسئله را به مقتضای عموم تعلیل. «فلو لا الإجماع»، اگر ما اجماعی نداشته باشیم که ایشان

خب به اجماع اهمیت نشان می‌دهد مرحوم... می‌فرماید «فلو لا الإجماع»، اگر اجماعی در مقام نباشد «لأمكن القول به أيضا عند الضرورة» به یعنی به قبول شهادت در غیر وصیت هم «عند الضرورة» در جایی که ضرورتی وجود دارد. چرا «يمكن القول»؟ للعلّة. به خاطر همان علتی که در حدیث ذکر شده که ذهاب حق مسلم نباید بشود، ذهاب حق احدی نباید بشود. بعد فرموده خب ما گفتیم لولا اجماع می‌شود جاهای دیگر هم برد. مثلاً ضرورت چیه؟ الان گفتیم، یک کسی توی بیمارستان است، ساعت آخر عمرش است. هیچ کسی هم از بستگانش و فلان نیست. مسلمان هم هست. فقط آن‌جا پرستار یا دکتری که مسیحی است آن‌جا وجود دارد. خب این‌جا می‌آید می‌گوید، وصیت می‌کند، این‌ها هم که بعداً می‌آیند شهادت می‌دهند. این‌جا ضرورت است دیگه، کسی دیگه نیست. این هم دارد می‌میرد. که داشتیم هم توی... خب این‌جا آقا فرموده می‌شود. «لولا الإجماع»، مگر اجماع داشته باشیم. خب اجماع تخصیص می‌زند یا... بعد فرمودند اجماع هم نداریم. این اجماعی که گفتیم لولا الإجماع، اجماع هم در مسئله نیست. «وكانه لا إجماع وإن نقله فی شرح الشرائع» اگرچه در شرح شرایع یعنی شهید ثانی در مسالک که شرح شرایع است. اگرچه ایشان نقل اجماعی فرموده ولی واقعش این است که این اجماع واقعیت ندارد. چرا؟ «لأنه نقل أن ابن الجنید ذهب إلى قبول شهادة أهل العدالة منهم فی دینه علی ملته وعلی غیر ملته». چون از ابن جنید نقل شده که ایشان شهادت داده به این‌که شهادت کسی که از اهل اسلام نیست در ملت خودش جایز است. در غیر ملت خودش هم جایز است. لابد ابن جنید هم به همین روایت استناد کرده به تعلیل این روایت. پس ما اجماعی نداریم. ابن جنید که از قدمای اصحاب است. پس این‌که اجماع داریم یعنی إنتفق الفقهاء، همه می‌گویند نه، ما یکی‌اش را سراغ داریم که ابن جنید است فرموده. بنابراین بزرگی مثل محقق اردبیلی قدس سره در مجمع الفائدة و البرهان، ایشان دارد این‌جا به همین عموم این روایات استناد می‌فرماید و اجماع را هم می‌فرماید که ...

بعد کلام دوم از بزرگ دیگری است که ایشان هم در تقوی و ورع و خداترسی مثال زدنی بودند و همه معترف به خداترسی‌اش بودند مرحوم آقای آسید احمد خوانساری قدس سره در جامع المدارک است. که ایشان هم از فقهای بودند که همه به ورع و تقوای ایشان و دقت فقهی ایشان معترف بودند. هم جامع معقول و

منقول بود. هم در فلسفه مشاء خیلی مسلط بود و در هم‌چنین کلام و هم‌چنین در فقه. ایشان هم در جامع‌المدارک باز از کلامش استفاده می‌شود که مطالعه می‌فرمایید.

سوم: مورد بعدی؛ انوارالفقاهه مال کاشف‌الغطاء، آشیخ حسن کاشف‌الغطاء که پسر یا نوه مرحوم شیخ موسی کاشف‌الغطاء صاحب کشف‌الغطاء است. این‌ها هم از بزرگان فقهاء هستند و فقاہت این‌ها عند الكل مورد قبول است. ایشان هم باز به این تعلیل؛ ایشان هم تمسک فرموده است. بزرگ دیگری که باز عند الكل مسلم است در فقاہت و این‌ها، صاحب ریاض است. آسید علی صاحب ریاض قدس سره، ایشان هم در کتاب ریاض به این... پس بنابراین این را برای این‌که استغراب نشود که آقا نه، نمی‌شود. این‌ها بزرگانی در فقه که آن هم این‌جور بزرگانی که همه قبول‌شان دارند و حتی شیخ اعظم قدس سره در مکاسب، شیخ اعظم هم در مکاسب در یک موردی به این مطلب توجه فرموده. پس بنابراین استغراب هم از بین می‌رود. «كما استند عدة من الفقهاء رحمہ اللہ فی کلماتهم علی هذا التعلیل فی الموارد الأخری». موارد آخری یعنی موارد دیگری که غیر از آن است که در خود این روایات ذکر شده. بنابراین «فیمكن القول فيما نحن فيه أنه في الأوضاع الراهنة التي اختلقت حياة الناس فيها بالشخصيات الاعتبارية، واشتبتك معاملاتهم اليومية بالشركات والمؤسسات المالية كالبنوك فإن لم تكن هذه الشخصيات الاعتبارية وتصرفاتها نافذة من جانب الشارع فستضيع حقوق كثير من الناس القطعية والثابتة»، می‌فرماید. ممکن است این سخن گفته بشود که در اوضاع راهنه، راهنه یعنی کنونی، فعلی، در اوضاع کنونی زندگی بشر، مسلمین که مخلوط شده حیات مردم و ممزوج شده حیات مردم با این شخصیات اعتباری. با بانک و شرکت‌ها و مؤسسات و صندوق‌ها و چه و چه و آن‌های دیگر. «واشتبتك معاملاتهم اليومية» و گره خورده معاملات روزمره مردم با شرکت‌ها و مؤسسات مالیه مانند بنوک. حالا ممکن است گفته شود که در این اوضاع «إن لم تكن هذه الشخصيات الاعتبارية». این مقول آن قول است. این فیمكن القول، این مقول است، آن قول است. «فیمكن القول چی بگوئیم در این ظروف، در این وضعیت؟ فیمكن القول به این‌که اگر این شخصیات اعتباریه و تصرفات این شخصیات اعتباریه نافذ نباشد از جانب شارع مقدس «فستضيع حقوق كثير من الناس» حقوق بسیاری از مردم، حقوق قطعی و ثابت‌شان، این مسلم

است. یک متاعی را فروخته، پولش را می‌خواهد. یک قرض داده بدلش را می‌خواهد و و بسیاری از این‌ها دیگر «بل تشمل الروایات» بله این‌ها امور قطعیه. بلکه ایشان می‌فرماید این متن می‌فرماید که خب ما یک سلسله حقوق قطعی داریم که لا نقاش فیه یعنی مسلم است در اسلام که این حق است، یک حق‌هایی داریم که ان قلت‌هایی توی آن است، مسلم آن‌جوری نیست، مثلاً چی؟ حق زوج که منع کند زوجه را از خروج از دار، می‌گوید نباید از خانه بروی بیرون. خب این محل کلام است که آیا واقعاً اگر حتی خروجی که مزاحم با حق استمتاع او و جهات او نباشد باز هم حق دارد یا ندارد؟ قدر متیقنش آن مواردی است که با حق استمتاع ناسازگار است، اما اگر نه، الان او خانه نیست و خودش رفته سر کار و نمی‌تواند خانه بیاید و این‌ها، بگوید نه تو باید بیرون بروی، نه با حجاب و با چی برود بیرون؟؟؟. بسیاری از فقهاء می‌گویند ادله‌ای که دارد می‌گوید جایز نیست زن بدون اذن شوهر از خانه خارج بشود و یا برای زوج این است که اجازه ندهد که زوجه از خانه خارج بشود آن در محدوده‌ای است که منافات داشته باشد خروج او با آن وظایف زوجیتش؛ و اما در موارد دیگر که نه منافاتی با وظایف زوجیت ندارد او حق ندارد منع بکند. خب حالا همین این‌که آیا این حق المنع اطلاق دارد حتی در موارد آن‌جوری هست یا نیست؟ امر ثابت مسلمی نیست اختلافی است. حالا این روایات ممکن است بگوییم حتی آن‌ها را هم می‌گوید ذهاب حق نباید بشود، ممکن است کسی بگوید این را هم می‌گیرد، حالا این جمله را هم اگر نگفته بودند لا بأس به. «بل تشمل روایات القاعدة بعض الحقوق غیر القطعیة أيضاً.» ولو قطعی نباشد اما اگر یک فقیهی گفت آره ادله دلالت می‌کند خب داخل می‌شود. یعنی درحقیقت آن ادله می‌شود وارد، یعنی موضوع درست می‌کند برای این، ورود پیدا می‌کند آن ادله‌ای که اگر کسی فقیهی قائل شد بله. خب دیگر آن‌ها ولی قطعی نیست به این معنا که یک ظهوری یک روایتی است یک دلیلی است، البته حجت است برای خودش و مقلدینش اما فرق است بین یک امر قطعی که مسلم در اسلام هست و یک امری که حالا مستندش یک روایتی است که قطع آور نیست ولو حجت باشد. «و

في هذه الحقوق يمكن مع اعتبار الشارع أيضاً» خب اینجا یک سؤالی است و آن این است که این مواردی که شما می‌گویید ذهاب حق مسلم می‌شود خب بله، ولی از آن طرف هم ممکن است ذهاب حق مسلم بشود. مثلاً همین مثالی که زدیم این آقا توی بیمارستان هیچ‌کسی نیست جز مثلاً آن پزشک یا پرستاری که این‌ها مثلاً مسیحی هستند حالا این‌ها می‌آیند می‌گویند پدر شما وصیت کرده که ثلثش را بدهید فلان‌جا؛ خب اگر این وصیت واقعاً نکرده باشد این‌ها بیخود بگویند ذهاب حق ورثه است. این از این طرف بگو ذهاب حق این است از آن طرف ذهاب حق ورثه می‌شود، این چه جور می‌شود این‌جوری؟ بله یکجایی هست مزاحمی ندارد یا در همین موارد این شهادت هم همین‌جور است، این الان آمده شهادت می‌دهد خب به ضرر بعضی‌ها است دیگر. خب این‌که الان دارد شهادت می‌دهد به ضرر بعضی است، به نفع این است به ضرر آن است، این‌ها چکار می‌کنند؟ این جوابش این است می‌فرماید شارع مقدس این‌جا سبک سنگین کرده و دیده که روی هم رفته اگر بخواهد تجویز نکند بیشتر ذهاب حق می‌شود ولی این‌که در این تجویز هم بعضی جاها ذهاب حق هست ولی آن بیشتر ذهاب حق می‌شود. این مطلب شبیه آن مطلبی است که شیخ انصاری قدس‌سره در رسائل در باب حجت خبر واحد، آن‌جا یکی از اشکالات چی هست؟ می‌گوید آقا خبر واحد شاید اشتباه می‌کند، شاید راوی اشتباه می‌کند، سهو می‌کند یا عمداً دروغ می‌گوید ولو این‌که گفتند ثقه است و این‌ها ولی خب ممکن است در این... اهل چیز باشد ظاهرسازی باشد، مردم خیال می‌کردند ثقه است واقعاً دروغ می‌گوید معاذ الله. خب این‌جا جواب چی دادند؟ خب آن باعث می‌شود که تحلیل حلال بشود، تحلیل حرام بشود، القاء فی المفسده بشود، فوات مصالح بشود، چون آن‌ها شاید دروغ می‌گویند، اشتباه می‌کنند. آن‌جا چی فرموده؟ آن‌جا فرموده شارع حساب کرده دیده اگر خبر واحد را حجت نکند بیشتر ذهاب مصالح می‌شود، این ریسک را پذیرفته که درست است یک مواردی هم این‌ها خطا می‌کنند اشتباه می‌کنند ولی سرجمع که حساب می‌کنی اگر خدا هزار حکم را دارد اگر خبر واحد را حجت کند هشتصدتای آن به دست مردم می‌رسد دویستتا نه، اما اگر حجت نکند هیچی. این‌جا هم حالا این‌جوری گفته

می‌شود که این کار عقلائی است دیگر، آدم وقتی محاسبه می‌کند، قانون‌گذار وقتی محاسبه می‌کند می‌گوید اگر این کار را من بکنم بیشتر حقوق مردم ادا می‌شود، اگر نکنم بیشتر ضایع می‌شود ولو اینکه وقتی هم می‌کنم عده‌ای حقوق‌شان ضایع می‌شود ولی آن‌ها نسبت به این کمتر هستند، کمتر است حقوقی که ضایع می‌شود اینجا عقلائی می‌شود. می‌فرماید: «و فی هذه الحقوق» در این حقوقی که ما، شارع فرموده و مستند به این دلیل کرده یا ما می‌خواهیم در اثر تعدیه بگوییم موارد دیگر هم همین‌جور است «و هذه الحقوق یمكن مع اعتبار الشارع ایضاً» با اینکه شارع هم آن حقوق را اعتبار کرده و گفته بله این حق وجود دارد، این «یمكن أن تضيع حقوق لأشخاص آخرین» ممکن است ضایع بشود حقوق برای اشخاص دیگر، غیر از این‌که حالا به نفعش شده که همان مثالی که زدیم گفتم ورثه، ورثه خب ضرر می‌کنند ولو به نفع این آقای است که حالا می‌گوید ثلث من را مثلاً فلان کار بکنید. می‌فرمایند که: «یمكن ان تضيع حقوق لأشخاص آخرین إلا أن الشارع رجح جانب الأعم الأغلب.» شارع جانب اعم اغلب را ترجیح داده؛ دیگر اگر بگوید ذهاب حق مسلم نباید بشود و در اثر آن شهادت را جایز بدانند چی جایز بدانند چی جایز بدانند این بیشتر حقوق مردم در آن تحفظ می‌شود تا این‌که این را نفرماید.

س: ... 26

ج: بله اینجا هم هست ...

س: ...

ج: خب بله حالا اینجا چون توی ذهاب حق رفته، آنجا می‌گوییم شاید یک مصالحی باشد یا فلان باشد. اصلاً توی کل طرق، طرق غیر قطعیه حتی طرق قطعیه برای ما، ممکن است قطع ما خطا باشد، ما اشتباه کردیم، جهل مرکب هست دیگر. این‌ها احتمال چیز دارد ولی نظام عالم کاری‌اش نمی‌شود کرد، مگر خدا همه را معصوم بفرماید. خب حالا مردم که معصوم نیستند قطع‌های‌شان هم ممکن است خلاف باشد، شهادت‌های‌شان هم ممکن است این ثقه اشتباه بکند خطا بکند. بله؟

س: ...

ج: نه شما می‌گویید شما بیایید شما می‌خواهید از این تعلیل تعدی بکنید می‌گوید بابا باید ذهاب حق که نشود، خب من می‌بینم الان ذهاب آن حق شاید بشود.

خب «و لا ریب أن» حالا مستدل، اینها حرفهای مستدل به این دلیل است تا حالا، مستدل حالا در پایان می‌گوید خب ما این دلیل، این قاعده را قبول کردیم و با این قاعده خواستیم اعتراف شارع را به اشخاص حقوقی و تنفیذ تصرفاتشان را تصریح کنیم اما این در چه جایی است؟ «و لا ریب أن هذا الدلیل لیس موجِباً لتوسیع دائرة الشخصیات الاعتباریة فی المجتمع» این باعث نمی‌شود این قاعده که ما بیاییم گسترش بدهیم شخصیات اعتباری را در مجتمع، هی بیاییم یک شخصیت‌های اعتباری هی درست کنیم هی درست کنیم در مجتمع، این موجب این نمی‌شود.

«و الأولى ایجاد بدائل لها بالقدر الممكن» اولی که این اولی اینجا مثل «أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض» (انفال/75) یعنی متعین است، درست این است که ایجاد بشود بدیل‌ها و جایگزین‌هایی برای شخصیت‌های اعتباری به قدری که ممکن است. یعنی ما طبق فقه دراجمان اگر بتوانیم بیاییم بدائلی درست کنیم برای بانک و برای نمی‌دانم شرکت تو برای صندوق‌ها و برای اینها طبق فقه متعارف که آنها می‌دانیم دلیل داریم بر اینکه آنها حجت است آنها درست است، آنها مشکلی ندارد، نباید بیاییم به این‌که یک چیزهایی بسازیم برای خودمان بعد بیاییم بگوییم که خب حالا که ساختیم دیگر ذهاب حق می‌شود پس به این دلیل می‌خواهیم درستش کنیم. ما که نباید خودمان موضوع ذهاب حق درست بکنیم. آن باید از آن راه برویم. بله حالا که کردن دیگران و شده و ما دیگر تغییر نمی‌توانیم بدهیم، الان نظام عالم را که نمی‌توانیم عوض بکنیم. در این فرضیه می‌گوییم اگر شارع قبول نکند ذهاب حق می‌شود. حالا پس... اما این مجوز این نمی‌شود که ما برویم یک چیزهای دیگر هم درست کنیم بعد تا طول زمان بشود جوری که ذهاب حق بشود و بعد بیاییم این حرف را بزنییم.

می‌فرمایند «و الأولى ایجاد بدائل لها» برای این شخصیت‌های اعتباری «بالقدر الممكن» اما «لكن بالنسبة إلى الشخصيات الموجودة في الوضع الحاضر، و التي تعلق الناس بها» این شخصیت‌های موجوده‌ای که مردم تعلق به آن‌ها پیدا کردند توی زندگی‌شان «و ارتبطت بها حياتهم بشكلٍ وثيق» و زندگی آن‌ها با آن‌ها مرتبط شده به یک شکل وثیق و محکم و مستحکمی که جدا کردن آن اصلاً امکان‌پذیر نیست. الان کجا می‌شود معاملات جهانی می‌خواهیم انجام بدهیم، خب با بانک است دیگر، مگر پول شخصی را برداری ببری بدهی. داخلی هم الان همین‌جور است. علاوه بر این‌که حالا فرض کن شما عقیده‌ات نیست، خب دولت‌ها که می‌گویند ما مقلد فلان آقا هستیم او می‌گوید شخصیت‌های اعتباری درست است، اصلاً قبول نمی‌کنند که بیایند عوض بکنند، می‌گویند همین‌ها هم درست است، خیلی بهتر از آن‌هاست. پس یک شرایطی است وقتی که یک جایی شد که حتی شخصیت‌های اعتباری را اصلاً بزرگانی می‌گویند اشکالی ندارد، آن دلیل اولی که گفتیم می‌گویند شخص اعتباری معتبر است. خب ما که نمی‌توانیم آن را عوض بکنیم بعد از این‌که بزرگان جامعه، بسیاری از افراد، فرهیختگان، این‌ها می‌گویند آقا درست است زیر بار حرف ما نمی‌روند که. این‌جاست که دیگر حالا فقیهی که می‌بیند قبول ندارد و چکار بکند و این‌ها می‌گوید به این دلیل تمسک می‌کند، می‌گوید الان دیگر ذهاب حق مسلم می‌شود، ذهاب حق می‌شود و شارع فرموده که ذهاب حق نباید بشود.

می‌فرماید: «فمشروعيتها» پس بنابراین «لكن بالنسبة الى الشخصيات الموجودة» که این‌جوری هست و مشروعیت این شخصیت‌های موجوده‌ی در وضع حاضر «ثابتةً بالدليل المزبور» به این دلیل که قاعده‌ی عدم ذهاب حق مسلم باشد ثابت می‌شود «و بالنتيجة» وقتی ثابت شد، خب ثابت شد که شارع اعتراف کرده، گفته بانک را قبول دارم معاملاتش را قبول دارم، حالا دیگرانی هم که قبلاً شک و تردید داشتند و نمی‌دانستند الان دیگر اشکال ندارد با این دلیل ثابت شد خب حالا برو با او معامله کن، دیگر عیب ندارد برای دیگران هم. «و بالنتيجة يمكن لآخرين التعامل معها.» برای دیگران هم که با ادله‌ی قبل نتوانستند درست بکنند

و اینها اما الان می‌توانند با آن تعامل کنند، چون بعد از این‌که با این دلیل آخر که موجب ذهاب حق می‌شود بالاخره در وضعیت موجود، می‌گویند خب ما از این کشف می‌کنیم که این بانک را شارع قبول کرده، این صندوق نمی‌دانم بازنشستگان را قبول کرده، این صندوق نمی‌دانم فرهنگیان را قبول کرده، چه چه چه، اینها صندوق است دیگر، اینها شخصیت‌های اعتباری هستند دیگر، خیلی خب حالا دیگر می‌توانند اینها هم مراجعه کنند، قرض بدهند، قرض بگیرند معامله کنند فلان، از این چیزها. این تا این‌جا. اشکال، حالا شما بفرمایید.

س: 32....

ج: آره دیگر، اگر منجر به این شد مستدل می‌گوید آره دیگر، اگر آن قاهر شد و شما مغلوب شدی ...
س: ...

ج: بله می‌ماند. اینقدر تکلیف زیاد است که آدم، تکلیف که خیلی فراوان است تهش هم می‌ماند خیلی چیزها، حالا بانک حجت باشد چه می‌شود؟ حالا به‌جای این‌که با زید معامله کند با بانک معامله کند، مثلاً با این صدوق کذا معامله کند یا مثلاً تأمین اجتماعی فلان و اینها. بعد از این‌که ولو این الگو را فرض کنید غیر مسلم‌ها مطالعه کردند فکر کردند نگذاشتند ماها فکر کنیم خودشان فکر کردند آوردند، این بدبختی مال این است نه این‌که ما فکر نداشتیم. یک کاری کردند آن‌ها رفتند فکر کردند خب یک چیزهایی درست کردند، خب بعد حالا آمده توی کشورها، جهان را گرفته دیگر، بانک الان جهانی است دیگر، همه‌جا هست، صندوق همه‌جا هست و خب الان که نمی‌شود کاریش کرد، نمی‌شود آن را برداشت که، چرا؟ چون اولاً یک ظاهر اجتماعی است مردم زیر بار نمی‌روند، دو: خیلی قائل به صحت آن هستند از فقهاء، بزرگان. خب می‌گویند آقا آن‌ها دارند می‌گویند ما حاضر نیستیم اینها را از دست بدهیم. اگر یک چیزی باشد کل می‌گویند که آقا غلط است، خلاف دین است، خلاف، خب بله، ولی چیزی که اختلافی است خب می‌گویید نه آقا. پس بنابراین وقتی این‌جور شد آن‌هایی هم که لولا هذا الدلیل اشکال دارند می‌گویند نمی‌دانیم چکار کنیم دیگر موضوع

برای‌شان درست می‌شود برای این دلیل؛ می‌گویند خب الان دیگر اوضاع به این طرف رفته دیگر، این‌جوری شده، حالا که این‌جوری شده پس ذهاب حق مسلم می‌شود شارع قبول کرده. این غایت و توضیح ما افاده المستدل به این قاعده. اما اشکال، که ما می‌توانیم باز بر اساس این قاعده حرف را قبول کنیم؟

اشکالاً ...

س: ... 34:43

ج: نه ببینید این‌که درست است یک جاهایی تزامم پیش می‌آید درست؟ مثلاً الان رجم، رجم را الان ظاهراً عملاً من نمی‌دانم انجام می‌دهند، بعید است انجام بدهند الان رجم را، که شخص را بکنند توی گودال مردم جمع بشوند سنگ به آن بپراندند تا بمیرد مثلاً که این یک زجرکشی عجیبی است دیگر. حالا شارع فرموده در مواردی رجم است.

یک مواردی هست که بین دو حکم تزامم می‌شود یعنی یک تکلیف داریم که رجم کن این حکم خداست، یک تکلیف داریم که مثلاً چکار کن؟ آبروی اسلام را حفظ کن، عقائد نمی‌دانم جوان‌ها را حفظ کن، چه کن، از این هم یک تکالیفی داریم این‌ها هم به گردن ماست، اگر یک زمانی شد که ما قدرت برای حفظ هر دو نداریم، اگر آن کار را بکنیم اسلام حفظ نمی‌شود یا عقاید جوان‌ها حفظ نمی‌شود یا فلان حفظ نمی‌شود تزامم می‌شود، وقتی تزامم شد باید اهم را بگیریم، و چون این اهم است خب مثلاً آن را جایگزین می‌کنیم به یک چیز دیگر. و این در اعصار مختلفه فقهای دست اول و بزرگ شما می‌بینید در بعضی ازمنه مرحوم میرزای قمی با آن عظمت تقوایی و علمی‌اش تحریم کرد حج را، در جامع الشتات مراجعه کنید وجود دارد تحریم کرده حج را. یا در جنگ ایران و روس فتحعلی شاه را با این‌که فتحعلی شاه را قبول نداشت ایشان ولی در جامع الشتات هست که نصبش کرد برای آن جنگ با کفار در آن زمان، میرزای قمی رضوان‌الله علیه یک پسر داشتند، الان آقایان سیدی‌ها که در قم هستند این‌ها از نوادگان مرحوم میرزای قمی هستند اما این‌ها سید هستند، میرزای قمی شیخ است، این‌ها نوادگان دختری میرزای قمی هستند. نقل شده در احوالات میرزای قمی که

فتحعلی شاه میخواست دخترش را بدهد به این پسر مرحوم میرزا و به حساب عروس میرزا بشود دختر فتحعلی شاه، میرزا هم که نمیخواست زیر بار اینکه دربار و شاه و فلان؛ بعد دعا کرد که خدایا اگر هیچ راهی وجود ندارد این پسر را ببر. مرگ پسرش را از خدای متعال، ببین اینها چه جور تحفظ کردند، خب همین آدمی که اینجوری است اما وقتی که میبیند که الان اسلام در مخاطره هست و کفر دارد مهاجمه کرده اعطای ولایت می کند به فتحعلی شاه برای اینکه برود مبارزه بکند آنجا. خب دیگر چون ما گفتیم انشاءالله اشکال را فردا میخوانیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين
پایان